

سروده: قطب الدین سید حسین
میرحاج گنابادی هروی
(درگذشته ۹۲۳ ه.ق.)

دیوان میرحاج گنابادی هروی

شامل قصاید، ترجیع بند، غزلیات
رباعیات، غزل های ناقص و ابیات پراکنده

تصحیح: سید عباس رستاخیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیوان میرحاج گنابادی هروی

سروده

قطب الدین سید حسین میرحاج گنابادی هروی

درگذشته ۹۲۳ ه. ق

شامل قصاید، ترجیع بند، غزلیات، رباعیات، غزل‌های ناقص و ابیات پراکنده

تصحیح:

سید عباس رستاخیز سانچارکی

سرشناسه	: میرحاج گنابادی هروی، سید حسین. - ۹۲۳ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان میرحاج گنابادی هروی؛ تصحیح سیدعباس رستاخیز سانچارکی.
مشخصات نشر	: قم: نشر مورخ، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۰ ص.
شابک	: ۹۷۸۶۲۲۶۳۰۰۳۲۲
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: شعر فارسی - قرن ۱۰ ق.
موضوع	: Persian poetry -- 16th century
موضوع	: رستاخیز، سیدعباس، ۱۳۳۱ -، مصحح
رده‌بندی کنگره	: PIR 6 128/5
رده‌بندی دیوبی	: ۱/۴ فا ۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۳۴۰۷

نمونه

-
- دیوان میرحاج گنابادی هروی
 - تصحیح سیدعباس رستاخیز سانچارکی
 - چاپ اول: ۱۳۹۸ ش
 - نشر مورخ، قم: ۰۲۵۳۷۷۳۱۳۵۵
 - شابک: ۹۷۸۶۲۲۶۳۰۰۳۲۲
 - شمارگان: ۲۰۰
 - قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان
-

فهرست اشعار

- ۱ پیشگفتار.
- ۱۲ رباعیه
- ۱۳ صاحب عرفات العاشقین چنین می‌نگارد:.....
- ۱۴ قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین چنین می‌نویسد:.....
- ۱۴ آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین می‌نگارد:.....
- ۱۵ خیابان
- ۱۵ تأثیرپذیری میرحاج از شاعران پیشین.....
- ۱۸ مسافرت‌های شاعر.....
- ۱۹ ممدوحان میرحاج.....

- ۱..... **قصاید**
- ۳ ای در بقای ذات تو کونین را بقا.....
- ۴ آمد بهار و باد مسیحا دم صبا.....
- ۵ تا کی ز دور چرخ در این دیر دیرپا.....
- ۷ چو این تُرک فلک رخسِ سبک سیرِ سمن سیما.....
- ۱۴ إِذَا كَانَ عَيْنٌ مِنَ الْعَيْنِ غَائِبٌ.....
- ۱۷ چون صبح هر که دم زند از مهر بوتراب.....

- ۱۸ ای ز تاج تارکت یک دانه گوهر آفتاب
- ۲۱ ای آب عارضت زده آتش بر آفتاب
- ۲۳ این صورتی که در نفس سرد بهمن است
- ۲۵ باز گل تازه رو، پرده ز رخ بر گرفت
- ۲۷ چو برگرفت ز تارک سپهر زرین تاج
- ۲۸ به خنده چون لب لعل آن نگار بگشاید
- ۲۹ وصف لبّت که قوّت روح و روان دهد
- ۳۱ تا زلف یار سلسله بر پای جان نهاد
- ۳۳ چو روی یار خطّ مشک ناب بنماید
- ۳۴ چتر شه، کیش به خور قران باشد
- ۳۶ سحر چون فلک مشعل خور فروزد
- ۳۷ سحر که تیغ زر اندود بر ظلام کشند
- ۳۸ به رویت چو جعد معنبر بلرزد
- ۴۰ زمانه دست مرا گر به دست یار دهد
- ۴۱ گنجی ز خاک بلخ سپهر آشکار کرد
- ۴۲ هزار دیده ز هر سو گشاده ابر بهار
- ۴۳ سحر که با دل مجروح و سینۀ افگار
- ۴۴ از سهم تیر حادثه و جور روزگار
- ۴۵ گشتم من شکسته چو شاخ شکوفه وار
- ۴۷ نماز شام که چندین هزار مشعل نور
- ۴۸ سپیده دم که گل آتش فکند در گلزار
- ۴۹ طشت گردون چون تهی گردید از این زرینه کاس
- ۵۲ بسکه می سوزد از آن لعل گهربار آتش

- ۵۳ مرا دلی است اسیر چه زنخدانش
- ۵۵ سحر که پرتو خورشید از این زجاجه صاف
- ۵۶ ای نجومت لشکر منصور و لشکرکش فلک
- ۵۷ چون صبح پرفراشت ز مشرق لوای جنگ
- ۵۹ دلا گرت نبود با جفای دوست تحمّل
- ۶۰ به خاک کوی تو ای بی وفای مهر گسل
- ۶۲ به نام آنکه به ذرات عالم است علیم
- ۶۳ چو صبح پیراهن از دست شوق چون ندرم
- ۶۴ ای مرقد شریف تو را حرمت حرم
- ۶۶ خیال ریختن خون ماست در سرِ غم
- ۶۷ کنون که در چمن آینه گل است عیان
- ۶۹ ای دل حکایت از شرف بوتراب کن
- ۷۱ شهی که صبح ندارد صفای گوهر او
- ۷۳ زهی ز مهر جمالت منیر طلعت ماه
- ۷۴ شدم چو ذره هوایی ز مهر دلداری
- ۷۵ من که دیوانه‌ام از عشق پری رخساری
- ۷۷ قصاید کوتاه**
- ۷۹ گردون که برکشید بلند آفتاب را
- ۸۰ تیر خدنگ غمزه یارم زجان گذشت
- ۸۱ سحر که غنچه در آمد زخواب در گلزار
- ۸۱ سپهر گونه برآمد بلند ابر بهار
- ۸۲ هر صبحدم که طلعت خورشید زرنگار

- ۸۳ شاهی که آفتاب فتاده است در رهش
- ۸۴ ای گشته از تکلم تو آفتاب شق
- ۸۴ «یا ایها النبی و یا ایها الرسول»
- ۸۵ سفید گشت به طفلی چو نافه موی سرم
- ۸۵ ای روشن از ضمیر تو شمع سپیده دم
- ۸۶ نماز شام کز آثار امر «کن فیکون»
- ۸۶ شکر خدا که کحل بصر یافت چشم من
- ۸۷ در این رباط که محنت گرفته بار
- ۸۷ «شهد الله علی صدق رسول القرشی»

۸۹..... توجیع بند

- ۹۱ به عزم رزم چو پوشید ابوتراب زره
- ۹۱ چو شاه شرق بر آرد ز خاوران شمشیر
- ۹۲ شه عرب چو بر افراخت در وغانیزه
- ۹۲ گهی که داشته شه در کف غضب خنجر
- ۹۳ چو خواست شاه عرب، شیر کردگار، کمان
- ۹۳ چو گاه کینه گشاده به قهر حیدر تیر
- ۹۳ چو ذوالفقار زده روز حرب بر جوشن

۹۵..... غزلیات

- ۹۷ ز من پرسید حال دور چرخ و سیر کوبها
- ۹۸ ز عکس روی خود افروختی زلف پریشان را
- ۹۸ زین پیش گلعداری رخ می نمود ما را

- من بیچاره کز عشقت در آب و آتشم شبها. ۹۹
- دیده پیشت ریخت چندان گوهر یک دانه را. ۹۹
- دور از رخ آن سرو در اطراف چمنها. ۱۰۰
- در گردش آرزو ساقی جام جهان نما را. ۱۰۰
- به حال خویشتن نگذاشت زلفت بی قراران را. ۱۰۱
- نبرد کعبه‌ام از خاطر این تمّی را. ۱۰۱
- روزی که عشق یار برآرد ز جان مرا. ۱۰۲
- سوختم همچون لاله یاران روی گلناری مرا. ۱۰۲
- چشمم که به دست آمدش از اشک گهرها. ۱۰۳
- چون شوم با دل صد پاره ز دلدار جدا. ۱۰۳
- ز درد عشق تو از حد گذشت ناله ما. ۱۰۴
- آن شاخ گل که بر سمنش سبزه تر است. ۱۰۴
- توفان اشک ما که به یکدم جهان گرفت. ۱۰۵
- چو طره‌ای تو به تاراج عقل و دین برخاست. ۱۰۵
- نگویم آن لب میگون بلای جان من است. ۱۰۵
- گر در نظر نباشد روی قمر منالت. ۱۰۶
- گر نه رویش آتش است از زلف هر سو دود چیست. ۱۰۶
- بازم آن عربده جو ساغر صهبا زده است. ۱۰۷
- درد تو هر کس که یافت از پی درمان نرفت. ۱۰۷
- مه جمال تو چون طالع از نقاب شود. ۱۰۷
- اگر چون غنچه در خنده دهان یار نگشاید. ۱۰۸
- دمی کآن لعل آشناک جان من نمی‌سوزد. ۱۰۸
- بر گل از خال و خطش مشک مرتّب نگرید. ۱۰۹

- ۱۰۹ ز سینه هر نفسم آه جان گداز برآید.
- ۱۱۰ چنین کز دیده هر دم بی لب لعل تو خون آید.
- ۱۱۱ بیا که شاهد باغ از بنفشه نیل کشید.
- ۱۱۱ لعلت مفرّحی است که بی هوشی آورد.
- ۱۱۲ پیش از این دل طلب ساغر صهبا می کرد.
- ۱۱۲ گلی که بلبل قدسش ندیم مجلس شد.
- ۱۱۲ چو آتش می لعل از دل پیاله برآید.
- ۱۱۳ تا به زلفش مشک چین خود را برابر می کند.
- ۱۱۳ گرد عنبر بر گل افشاندی و لب می خوانیش.
- ۱۱۴ بسی گشتم برای دیدن خورشید رخسارش.
- ۱۱۵ دل مرا که زبان داد خنجر ستمش.
- ۱۱۵ ملک سخن مسلم است از کرم الهیم.
- ۱۱۵ تا کی من بی صبر و دل از گریه در خون او فتم.
- ۱۱۶ چون لاله گر ز آتش می سوخت خرمم.
- ۱۱۶ بیا تا دختر رز را نقاب از رخ براندازیم.
- ۱۱۷ ز بسکه در غم عشق تو رنج و غصه کشیدم.
- ۱۱۷ سحری جانب گل بهر تماشا دیدم.
- ۱۱۸ آن چنان در تب هجران تو بگداخت تم.
- ۱۱۸ تا با غم تو دست در آغوش کرده ام.
- ۱۱۹ بیا باد خزان تا آن نقاب از رخ بر اندازم.
- ۱۱۹ ز بس چون لاله می سوزد گل از روی تو گلشن هم.
- ۱۲۰ اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم.
- ۱۲۱ به فکر آن دهانم دیگر از هستی مگوئیدم.

- ۱۲۱ بیا ای سرو خوش رفتار گشتی باغ و بستان کن
- ۱۲۲ اکنون که گشت آن بی وفا جان و جهان دیگران
- ۱۲۳ چون اشک خویش ماییم سر در جهان
- ۱۲۳ چشمم که بی تو گریه اش افسانه ساخته
- ۱۲۳ به غایت فتنه انگیز و بلایی

۱۲۵ رباعیات

- ۱۲۷ افغان که سر و کار مرا سامان نیست
- ۱۲۷ تا با تو ز هستی تو باقی هست
- ۱۲۷ ای دل تو و درد که درمان این است
- ۱۲۷ در خانه بی وفا غم و ماتم باد
- ۱۲۷ آنجا بنشین که همنشینان مردانند
- ۱۲۷ خواهی که خدا هرچه نکو با تو کند
- ۱۲۸ دورم ز شبستان تو ای شمع طراز
- ۱۲۸ در پس منگر یک دم و در پیش مباش
- ۱۲۸ کاری است غریب آدمی را بس مشکل
- ۱۲۸ بی روی تو روز خود سیه می دارم
- ۱۲۸ تا سر ز غم عشق تو بر گل نهم
- ۱۲۸ امروز منم بیدل و بی یار شده
- ۱۲۸ یا رب ز قضا بر حذر می داری
- ۱۲۸ هر روز عاشقی و شیرین رای
- ۱۲۹ گر مجلس انس را به کار آدمی
- ۱۲۹ افتاد مرا با بت خود گفتاری

- ۱۲۹ چوگان خرد اگر به دست آوردی
- ۱۳۱ غزل‌های ناقص و ابیات پراکنده
- ۱۴۱ فهرست اعلام
- ۱۴۵ فهرست جای‌ها و مکان‌ها
- ۱۴۷ فهرست وازگان عربی
- ۱۴۸ وازه‌نامه
- ۱۵۶ فهرست منابع و مأخذ

پیشگفتار

پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمده پیش انبیا
(حکیم نظامی)

کتاب‌ها و دیوان‌های اشعار شاعران و نویسندگان عهد تیموری (از نیمه قرن هشتم تا آخر قرن دهم)، گنجینه گرانسنگی از معارف الهی و علوم بشری محسوب می‌شوند. آن مقطع تاریخ که یکی از دوره‌های پر افتخار فرهنگ و ادب فارسی به حساب می‌آید، از مفسران، محدثان، شاعران، قصه‌خوانان، معماران، موسیقی‌دانان مترجمان تا کاغذسازان، نویسندگان، صحافان، نقاشان و خطاطان و تمام ارباب هنر در هرات به طور هماهنگ مشغول فعالیت و هنر آفرینی بودند که در صفحات بعدی گزیده‌ای از احوال و آثار آنها معرفی شده است. خصوصاً شاعرانی که با دیوان‌های مملو از سروده‌های عرفانی، حماسی، داستانی و مدح و ستایش، هر کدام به کسب جایزه‌های فاخر مفتخر می‌گشته‌اند. یکی از شاعران این دوره، سید قطب الدین حسین میرحاج گنابادی مولود هروی مسکن است که آثار چندی از خود به جای گذاشته است.

از آن جمله می‌توان از دیوان اشعار و مثنوی لیلی و مجنون او نام برد. وی که از سادات حسینی نسب بود و در دارالمؤمنین گناباد چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در آن شهر به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلات روانه هرات شد و در شهر هرات می‌زیست و تا آخر عمر به زادگاهش برنگشت، همواره در توحید باری تعالی و نعت پیامبر عظیم الشان اسلام و مناقب خاندانش قصاید غزرا سروده است، شاعر در قصاید میرحاج تخلص می‌کرد و در غزل آنسی. از این

شاعر دیوان کامل در هیچ یک از کتابخانه‌های جهان و ایران معرفی نشده است و مجموعه حاضر که در پیش رو دارید هر کدام از قصاید، غزل‌ها و رباعیات از جنگ‌ها و سفینه‌های گوناگون گردآوری شده است.

به طور قطعی این مجموعه تمام سروده‌های شاعر نیست، به امید آن روزی که دیوان کاملی از این شاعر شناسایی و معرفی شود.

سید عباس رستاخیز سانچارکی

۱۳۹۶/۱۱/۲۵

شرح احوال و آثار میرحاج هروی

مکتب ادبی و هنری هرات

مکتب ادبی و هنری هرات، یکی از درخشان‌ترین مکاتب ادبی و هنری خراسان است که در طول تاریخ کم‌نظیر است، به طوری که آثار آن تا امروز جلوه‌گر و زینت‌بخش تاریخ و فرهنگ این سرزمین هنرپرور است.

درباره این اهمیت و ویژگی‌های این مکتب، مقاله مفصلی در دانشنامه ادب فارسی (ج ۳: ادب فارسی در افغانستان)، به قلم آقای محمد رضا ربیعان نوشته شده است که خلاصه آن بدین شرح است:

کانون شاعران و نویسندگان در هرات دوره تیموریان از سده نهم تا اوایل سده دهم هجری. به سبب تشویق و حمایت شاهان تیموری، دربار آنان همواره از اهل علم و ادب پر بوده است. آنان به دنیای شرق وحدت فرهنگی باشکوهی بخشیدند که ثمره‌های این فرهنگ در ادبیات فارسی و ترکی جغتایی، معماری، مینیاتور، خوشنویسی و هنرهای مربوط به کتاب‌سازی و کتاب‌آرایی بسیار چشمگیر بود...

هرات، عظمت بسیار پیدا کرد و این اعتبار، مرهون توجه شاهرخ و بایسنقر و دیگر امیران تیموری به ویژه سلطان حسین بایقرا بوده است. رونق و عظمت هرات و نیز تجلیل پادشاهان تیموری از ارباب فضل و هنر سبب شد که هنرمندان، شاعران، نویسندگان و دانشمندان بسیاری از شهرهای مختلف به این مرکز فرهنگی بیایند و با تجمع خود در این شهر، کانون فرهنگی معتبری به نام مکتب هرات پدید آورند.

مکتب هرات در مینیاتور و فنون مربوط به کتاب‌آرایی، تشکل یافته‌تر و منسجم‌تر بود و هنرمندان هراتی، آگاهانه و با سبکی یکسان به کار می‌پرداختند، در حالی که در ادبیات سده

نهم، این انسجام و کار آگاهانه به چشم نمی خورد. از این رو عنوان مکتب هرات، فقط در مورد نقاشی، مینیاتور و تذهیب مصداق بارز دارد و ادبیات این دوره را با وجود داشتن ویژگی های سبک عراقی نمی توان مکتبی ادبی دانست، چرا که در آثار شاعران و نویسندگان مقیم هرات، آن وحدت آگاهانه سبکی و فکری یافت نمی شود...

در این دوره، مهمترین رشته تحصیلی علوم دینی بود. مساجد خانقاه ها، مکاتب و مدارس بسیاری در جاهای مختلف ساخته شد. به همین سبب تدین و تعصب شاهان تیموری و تشویق آنان به دینداری، روحیه مذهبی بیش از پیش تقویت شد. مطالعات و مباحثات دینی رواج بسیار یافت و شمار کسانی که به جمع اهل مذهب وارد می شدند، فزونی گرفت.

هر چند مذهب رسمی دربار شاهرخ، مذهب اهل سنت بود و اساس بحث های مذهبی و کلامی بر عقاید اهل سنت و جماعت قرار داشت، شیعیان نیز اندک نبودند. آنان در اشاعه افکار و عقاید خویش آزادی داشتند و در نیمه دوم سده نهم هجری از حمایت سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی برخوردار شدند...

یکی از مظاهر مذهبی این دوره گسترش فراوان تصوف و خانقاه ها است. در این دوره کمتر شاعر یا عالمی را می توان یافت که از ذوق عرفان بی بهره باشد و قدمی در این وادی ننهد باشد. مهمترین فرقه صوفیانه ای که در دوره تیموری، نفوذی بسزا یافت، نقشبندیه بود که اصحاب آن از خواجه بهاء الدین عمر نقشبند پیروی می کردند. صوفیان نقشبندیه، پیرو عقاید و افکار ابن عربی به شمار می رفتند و در مجموع، فرقه ای میانه رو و در عین حال متعصب در سنن بود...^۱

شعر و شاعری در عصر تیموری

شعر و شاعری در عصر تیموری، اشاعه ای فراوان داشت. این شیوع به طبقه خاصی منحصر

۱. دانشنامه ادب فارسی (ج ۳: ادب فارسی در افغانستان)، ص ۱۰۹۹.

نبود و در میان همه طبقات از شاهان و شاهزادگان و درس خوان‌ها گرفته تا اهل حرفه و پیشه و افراد عادی ذوق شعر و شاعری دیده می‌شد.^۱

استاد محمد رضا شفیعی کدکنی درباره ویژگی شعر این دوره می‌نویسد: ویژگی بیشتر شاعران این دوره را می‌توان به عنوان تکرار مضامین شاعران سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری و آراستن و دادن زرق و برق دوباره به صور خیال سده‌های پیشین جمع‌بندی کرد.^۲

به گفته استاد نجیب مایل هروی: در عهد تیموریان، هرات، مرکز فرهنگی خراسان بزرگ به شمار می‌رفته است و جاذبه‌ها و فریبندگی‌هایی که یک مرکز فرهنگی به اعتبار جنبه‌های اقتصادی و وجوه فرهنگی و اجتماعی می‌توانست در آن روزگار داشته باشد، در هرات وجود داشته است. بر اثر همین جاذبه‌ها است که می‌بینیم بیشتر دانشمندان، ادیبان، عارفان و هنروران قرن نهم هجری از سراسر ایران به هرات کوچیده و در آن شهر مانده‌اند.

اجتماع ده‌ها دانشمند و ادیب و عارف سبزواری، اصفهانی، شیرازی، خوارزمی، خیساری و دیگر جای‌ها در هرات و پرداختن به تالیف و تصنیف و تدریس و تذکیر، خواه ناخواه، روحیه نقد و نظر و بینش جرح و تعدیل را در آنان بر می‌انگیخته است و چنین نیز شده است.^۳

استاد علی اصغر حکمت نیز درباره این مکتب نوشته است: رواج بازار علم و ادب در اواخر قرن نهم و بروز آثار بزرگ ادبی که در آن میان، آثار قلمی جامی، ستاره فروزان آن آسمان است، بیشتر مدیون وجود آن امیر دانش‌گستر (امیر علیشیر نوایی) می‌باشد که به فضایل ادبی و اخلاقی موصوف و دارای نفوذ کامل در دربار سلطان حسین بایقرا و شخصا صاحب ثروت و مکنت بسیار بوده است.^۴

خلاصه این که هرات در قرن نهم به اوج زیبایی خود رسیده بود. این شهر در قرن نهم چنان بلند آوازه و نامش زیانزد بود که در تاریخ ادبیات کمتر نظیرش را به یاد دارد.^۵

۱. همان.

۲. ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ص ۱۹.

۳. جامی، ص ۲۹.

۴. سایه به سایه، ص ۳۷۷.

۵. دیوان کامل جامی، ص ۹.

ادب و هنر هرات در عصر بهزاد

اگر استاد کمال الدین بهزاد که تمامت مکاتب هنری تبریز و بخارا و سمرقند و دهلی و استانبول را در حیطه نفوذ خویش آورد، پرورده مکتب هرات است؛ اگر مولانا عبدالرحمن جامی خاتم الشعرا و اندیشمند بزرگ که شرح ملایش تا هنوز از شاخ افریقا تا اندونیزیا، تدریس می گردد، پرورده عهد تیموریان هرات است، این مکتب و چگونگی وضع ادبی و هنری آن دیگر نیازی به معرفی ندارد.

و اما چگونه در دوره کوتاه و صد ساله تیموریان، چنین رنسانسی به وجود آمد و هرات ویران شده توسط چنگیز و تیمور، به عنوان نگین آسیا، مرکز رنسانس شرق [صدیقی، ۱۳۶۹، ص ۷] قلب خراسان، گوشواره آریز زمین، ستاره شرق [طیبی، ۱۳۶۸، ص ۴۵] کلید آسیا و مرکز نوزایی آسیا میانه [حبیبی، ۱۳۵۵، ص ۹۱] در عرصه عالم تبارز کرد. پژوهشگران چند اصل را درین راستا مشخص کرده اند.

۱. میراث شکوهنده پاریز: از اوستا تا ابن حوقل و مقدسی، سخن از عظمت هرات آورده اند و اما از پسین یادکردها اینکه قزوینی در نزهت القلوب هرات عصر غوریان را با ۱۲ هزار دکان، سه صد و چهل و هشت هزار خانه و سه صد و پنجاه مدرسه و خانقاه معرفی می نماید.

با آنکه چنگیز و تیمور این شهر را ویران کردند ولی پادشاهان کرت، بگونه جزیره در خرابکده جهانسوزان، قسمتی ازین میراث را، تا عهد تیموریان نگهداری کردند و آن زمینه ای شد در جهت رشد سریع فرهنگ در روزگار تیموریان.

۱. محیط مساعد: فضای امن بعد از تیمور و سنت جمع آوری و ارج گذاری هنرمندان توسط تیمور، زمینه و سرمشقی شد برای اخلاف وی، تا هنرمندان را بزرگ داشته باشند.

۲. فرهیختگی شاهان: شهزادگان تیموری، میرزا شاهرخ، بایسنغر، سلطان حسین و همچنان وزیر فرهیخته او میر علی شیر نوایی، دانشمند، شاعر، خطاط، هنرمند و حتی موسیقی دان بودند [نوذری، ۱۳۷۶، ص ۲۰۰] وقتی بایقرا در شعر دری و عربی با مولانا جامی رقابت می کرد، لاجرم این ظرفیت را داشت که پاسدار خردمندان باشد.

۳. تشویق مادی و معنوی: شاهزادگان تیموری در کنار رفع نیازهای مادی هنرمندان، هریک را مطابق شأن و فضیلت شان ارج می گذاشتند. می گویند وقتی جامی در مجلس داخل می شد سلطان حسین او را در کنار خود جا می داد. و اگر جامی در پائین مجلس زانو میزد، سلطان از تخت فرود می آمد و در پهلوئی او می نشست.

چنین ویژگی ها بود که ادب و هنر و معنویت را در عهد تیموریان بالنده ساخت و با رجوع و پرورش نخبگان، مکتب ادبی و هنری هرات هستی یافت و بزرگانی چون بهزاد را ارمغان بشریت کرد.

گستره و مشخصه ادبی هرات در عهد تیموریان:

مکتب هنری و ادبی هرات در سده پانزدهم، همچنان که پایانه فرازمند ادب کلاسیک ما را تجربه کرد، در عرصه معماری، نقاشی، خطاطی، میناتوری، هنر کتاب سازی، تاریخ نگاری موسیقی و تصوف نیز جریان های نیرومندی را هستی بخشید که مدتها ادامه یافت و بعد از آن عصر، درین عرصه ها، دیگر چنین جریان های را نداشته ایم. هرچند هنرمندان و دانشیانی بوده اند.

شاهان تیموری، سه هسته یا نهاد را برای تحقق آمال خویش پی ریزی و صمیمانه یاری کردند: مدرسه، خانقاه و کتابخانه.

در هرات مدرسه های مختلف ایجاد گردید، تا پایگاهی باشد، دانشمندان و ادبا و مدرسان را. نه تنها میرزا شاهرخ و سلطان حسین مدرسه ها ساخت که مولانا جامی خود نیز مدارس را ایجاد کرد و به تدریس دانشجویان، علم و ادب و هنر آغاز نمود. چنین بود که مدارس زیادی به عنوان آکادمی علم های مختلف در هرات عرض وجود کرد و از آن شمار است:

مدرسه میرزا شاهرخ، مدرسه خواجه آفرین، مدرسه غیاثیه، مدرسه سلطانی، مدرسه سلطان حسین میرزا، مدرسه خواجه اسماعیل، مدرسه جمالیه، مدرسه بدیعیه، مدرسه خواجه جلال الدین، مدرسه اخلاصیه، مدرسه شفائیه، مدرسه نوایی، مدرسه دارالسیاده، مدرسه دارالصفاء،

مدرسه محله طفلکان، مدرسه سر خیابان و همین گونه مدرسه های مولانا جامی که خود مصارف آنرا می پرداخت.

درین مدارس بود که فقها و دانشمندانی به گونه مولانا سعدالدین تفتازانی، قطب الدین چشتی، محمد ترمذی هروی، حافظ ابرو، معین الدین محمد فراهی، مولانا حسین واعظ کاشفی، مولانا عبدالرحمن جامی به تدریس می پرداختند و تفاسیری چون بحر موج، کتاب الشفا، کشف الارواح، تفسیر حسینی، جواهرالتفسیر لتحفه الامیر در همین روزگار نگاشته شدند.

همچنان در عرصه های علوم ریاضی، حکمت، نجوم و طب، نیز محیط فرهنگی هرات مجهز بود با دانشمندانی چون میر مرتاض، شرف الدین آملی، نظام الدین احمد جیلانی، کاشفی، مولانا قاسم، خواجه نعمت سرخ، غیاث الدین محمد، محمد تامینی، مولانا بهلول، درویش علی طیبیب، قطب الدین نسفی، قطب الدین محمد آدم و غیره [افصح زاد، ۱۳۷۸، ص ۹۱].

تیموریان خانقاه ها و لنگرخانه ها ساختند و اما تصوف عهد تیموری بر خلاف زمان بعد از چنگیز که به قلندری و انزواگرایی منهدم گردیده بود، روحیه سازنده و پویا داشت. چه با ظهور خواجه بهاء الدین محمد (۱۳۸۸ م) که شعار داد "خلوت در انجمن و سفر در وطن" [غبار، ۱۳۶۶، ص ۲۷۹] تصوف با مردم در آمیخت و در خدمت بالندگی اجتماع قرار گرفت.

مولانا جامی خود خلیفه طریقه نقشبندیه بود و سلطان حسین و ابوسعید و علیشیرنوی از شمار ارادتمندان او. در این مکتب معنوی بود که آثار گرانقدری ایجاد و یا به تدریس گرفته شد. همچون:

شرح طبقات صوفیه از ابو عبد الرحمن سلمی، نفحات الانس جامی، حلیه حلال از شرف الدین یزدی، فی شرح الفصوص، تفسیر فصوص الحکم ابن عربی، اشعه اللمعات، و شرح "لمعات" از ابراهیم عراقی، بهارستان جامی و غیره.

نویسنده هم روزگار میرزا شاهرخ، حافظ ابرو، تصویری از هرات آراسته با خانقاه ها و مدارس ارائه نموده است که تا امروز می تواند هیمنه و صولت آن شهر را، با تابناکی برتابد:

"در چهار صفه، چهار دانشمند معتبر، به نشر علم و افاده، و طلبه مستعد به کسب فضایل

و استفاده مشغول، و در خانقاه‌ها حفاظ به قرائت کلام الله مداومت نموده، درویشان و فقرا شبانه‌روزی از سفره آن محظوظ [طیبی، ۱۳۶۸، ص ۴۹].

کتابخانه: تیموریان از چنان عشق و علاقه نسبت به کتاب و کتابخانه برخوردار بوده‌اند که به تأسید قول‌اگشر پژوهندگان، کتابدوستان فرانسه و ایتالیا در سده‌های ۱۶ و ۱۷ به پایه ایشان نمی‌رسیده‌اند.

کتابخانه‌های آنان تنها، مرکز جمع‌آوری کتاب نبود، بلکه گارگاه و هنرکده‌یی بود که عالیترین کتابهای جهان در آنجا ایجاد گردیده است. در آن کتابخانه‌ها بود که انواع هنرهای کتاب‌سازی و کتاب‌آرایی به مدارج کمال خود رسید. کتابخانه در حقیقت گارگاهی بود که هنرمندان عرصه کتابت، تحریر، تذهیب، قطاعی، تعریق، تشعیر، نقاشی، مصوری، تجلید مصروف کار بودند.

از کتابخانه‌های مشهور هرات، کتابخانه بایسنغر بود که استاد علی تبریزی و بعد شاگردش جعفر تبریزی آنرا اداره می‌کرد، و دیگر کتابخانه امیر علی شیر نوایی و کتابخانه سلطنتی بود که سرپرستی آنرا میرک نقاش و بعد استاد کمال الدین بهزاد به عهده داشت.

می‌گویند در کتابخانه بایسنغر در يك وقت حدود ۴۰ تا ۶۰ هنرمند مصروف کار بودند. در گزارشی که جعفر تبریزی کتابدار، به شهزاده بایسنغر ارائه نموده، سیمای آن هنرستان، زیبا بازتاب یافته است:

جعفر خوشنویس به نوشتن شاهنامه و نزهة الارواح آغاز کرده است، خواجه میرحسین طرحهای تزئینی روی زین را نقش می‌کند، امیر خلیل مصروف نقش‌های گلستان است، امیر شمس الدین ترتیبات صدف کاری را رویدست دارد. میر دوست یار، تذهیب کاری و مولانا سعد الدین خاتم کاری می‌نماید. خواجه عطا به جدول‌کشی آغاز نموده است و خواجه عبدالرحیم طراح، به طراحی برای جلدسازان، تذهیب کاران، خیمه دوزان و کاشی تراشان مصروف است.

خواجه غیاث الدین به تصاویر گلستان، و مولانا قوام الدین به جلدسازی شاهنامه مصروف است.

مولانا قطب الدین تاریخ طبری را نسخه برداری دارد و محمود نقاش لوحه‌های دیوان خواجو را کار می‌کند. [طیبی، ۱۳۶۸، ص ۵۸].

درین زمان بود که گرانبهاترین کتاب جهان تا امروز از نگاه همه هنرهای کتاب آرایی، یعنی شاهنامه بایسنغری ایجاد گردید. و از آثار هنری این مکتب امروز در حدود ۲۶۴۵ مجموعه هنری و ارزشمند در موزه‌های سراسر جهان وجود دارد (که تنها ۴۰ یا ۵۰ مجموعه متذکره چاپ گردیده است)

از این شمار است: در شوروی سابق ۱۱۰۰ اثر، افغانستان ۱۰۱، آلمان ۸، امریکا ۴۷، انگلستان ۸۴ ایران ۶۰۷، پاکستان ۸، ترکیه ۱۴۸، سویدن ۲، فرانسه ۵۵، قاهره ۷، واتیکان ۱، وین ۳، هندوستان ۸۹، یوگسلاوی ۱، متفرقه ۳۹ اثر.

موسیقی: نیز در عهد تیموریان بالنده بود. درین روزگار بود که رساله‌هایی درباره موسیقی توسط مولانا جامی، بنایی، میر مرتاض، بیانی و کوکبی آفریده شد. و کتابهای جامع الالحان، مقاصد الالحان و کتاب الموسیقی کمال الدین عبدالقادر مراغی در همان روزگار شهرت به‌سزایی یافت. نقاشی: از هنرهای ارجمند عصر تیموریان هنر نقاشی و میناتور است که توسط استادان بزرگی چون میرک نقاش، مولانا حاجی محمد، قاسم علی هروی (چهره کشا) و کمال الدین بهزاد به اوج و کمال خود رسید. بهزاد در مکتب هرات پرورده شد و با نوآوری‌های خویش در ریزه کاری‌ها، دقت در خطوط، استفاده از رنگهای سرد (فیروزه‌یی، لاجوردی، سبز...)، تغییر چهره‌ها از گونه چینی به خراسانی و مطابقت تصویر با واقعیت، مدارجی را طی کرد که مکاتب هنری تبریز، بخارا، سمرقند، هند و استانبول را کاملاً دگرگون ساخت.^۱

میرحاج به نقل از میر تقی الدین کاشانی

ذکر سید میرحاج المتخلص به انسی از اکابر سادات جنابد خراسان است و مناقب و بزرگواری او مشهورتر از آفتاب رخشان. در طهارت ذات و لطایف طبع مستغنی از تهدید و

۱. اعلی خان افصح زاد. آثار و شرح احوال جامی. تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸، ص ۷۱.

جلال الدین صدیقی. افغانستان در قرون جدید. کابل، ۱۳۶۹، ص ۲۸.

عبدالحی حبیبی. هنر عهد تیموریان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۱۰۱۸.

عزت الله نودری. تاریخ اجتماعی ایران. تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۱۹.

میر غلام محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. تهران، ۱۳۶۶، ص ۸۴۲.

توصیف و به حسن خلق و کثرت عبادت در میان زهاد و اهل صلاح بی‌نیاز از تعریف و در علوم ظاهری مهارت کامل حاصل داشته در فن شعر سرآمد شعرای زمان خود است و در شیوه قصیده و غزل از اقران خود ممتاز است و او را و رای طور شاعری و شیوه علوم ظاهری فضایل است. چنانچه بعضی او را از اولیا می‌دانند؛ چه در طریق فقر و فنا کسی مثل او نبود و از بزرگان دین و اشراف روزگار است. به همه زبان‌ها ستوده و در مشرب فقرا چاشنی که حق سبحانه و تعالی او را ارزانی داشته هیچ کس را از اهل زمان حاصل نکرده.

آورده‌اند که انقطاع و تجردش به مرتبه‌ای بود در محلی که در شهر هرات به تحصیل مشغولی داشت روزی امیر علیشیر به حجره او درآمد. منزل را چون خاطر اهل دل از متاع دنیا خالی دید. لاجرم به واسطه عادتی که داشت تفقدی به خاطرش رسیده جمیع مایحتاج از نقد و جنس در آن حجره سامان داد و از آنجا بیرون آمد. چون میر به وثاق خود رجوع نمود آن اسباب و تجمل را بدید از آنجا بیرون رفت و گفت این حجره من نیست و آن اسباب را قبول نکرد و همچنین از ثقات منقول است که عبادتش به مرتبه‌ای بود که اکثر اوقات را بر وظایف و طاعات و سنن و عبادات مصروف می‌نمود و چندان سجده کرده بود که مساجد اعضای وی نشان پیدا کرده بود و بعضی در نماز وی را چنان حالتی ظاهر می‌شد که خبر از خود نداشت؛ چنانکه گاه بود در رکعتی از او تکرر سجدهات ظاهر می‌شد. مجملات اوقات با برکات را به نحوی صرف نموده که از افاضل و اعظام عبادت زمان قصب السبق ربوده. چه از زمان صباوت طفولیت تا ایام کمال و او ان ارتحال از دار غفلت هرگز از منطق فصاحت آیینش غیر از بیان معانی دقیق و کشف تبیان سرایر صدق و تحقیق سرنزد و از مطالع اطوارش به جز طوابع آفتاب تجرد و انقطاع و لوامع انوار طاعات و عبادات امر دیگر لامع و ظاهر نگشته.

گویند وقتی در ایام جوانی در شهر هرات بر قاضی زاده که به سوء ادب و سقوط همت مشهور بود شیفته گردید و مدتی مدید به دیدن وی از دور قناعت کرده بود. چنانچه در این مدت فرصت سلامی پیدا نکرد. آخر الامر عنایت و شفقت پادشاه عشق شامل حال و کافل آمال خیرمآل سید مشارالیه گشته قاضی آن پسر را نزد وی به ارشاد قواعد شرع و تنقیح و ایضاح مقدمات فرستاد. به

واسطه‌ای که می‌خواست که او را ولیعهد خود گرداند و از پایه دنائت و تذللش به اوج رفعت و منصب رساند و چون قصور صفات و حسنات اخلاق او میل به حسیض می‌کرد از رکاکت طبع و سخافت ذهن او را بر تنزل و تسفل تحریص می‌نمود. لاجرم به جز تربیت و ملازمت آن طور قدسی صفاتی چاره ندیده دست امید در دامن صحبت وی نهاده آن پسر را در میدان فیوضات غیرمتمکن گردانید و بیماری محبت میر به تیمار محنت تعلیم مبدل گردیده لاجرم دائم الاوقات به این مضمون می‌سرایید. لعین القضاء رباعیه:

ما را خواهی تن به غمان اندر ده چون شیفتگان سر به جهان اندر ده
دل پر خون کن به دیدگان اندر ده وانگه پی دو دیده جان بر سر ده
ای عارف بدانکه وقایع و حالات عشق میر را نکته دقیق در تحت مندرج است و نکته آن است که محبت نتیجه تعارف روحانی است و این تعارف مرتبت بر مناسبت روحانیان است... اما این مناسبت متفرع بر اشتراک است در مرتبه امزجه به این معنی که می‌باید که مزاج هر یک از محبت و محبوب در یک درجه از درجات واقع باشند یا در درجه‌ای که اقرب باشند به یکدیگر اگرچه در صفات تضاد باشد میان ایشان. پس چون دو مزاج متخالف که در یک درجه باشند با درجه یکی قریب باشد به دیگری در مرتبه‌ای که روح فایض شود بر هر یک از آن دو مزاج در شرف و علو و خست و تسفل لاجرم در هر یک بعینها مرتبه دیگری قریب به آن ضد خواهد بود و به جهت رابطه این اتحاد یا اقرب آن مرتبه...

اما میر بعد از مدتی که نفسش به واسطه مجاهده و ریاضت عشق صافی شده و به رابطه حسن صوری مشاهده جمال معنوی نموده در مظهر انسان که اتم المظاهر است از عشق مجازی به محبت حقیقی رجوع نموده و بالکلیه از همه چیز معرض و گریزان شد و از عشق مجازی عارضی رنگ محبت اصلی گرفت و به این مضمون می‌سرایید:

رباعیه

ای خواجه ز حسن خاکیان خود واکن اینک جمال اقدس اعلاکن
تا چند در آب چاه می‌بینی ماه مه تافت ز اوج چرخ سر بالاکن

اما دیوان اشعار میر از قصیده و غزل قریب چهار هزار بیت به نظر راقم رسیده و چندین معانی غریب که در خاطر هیچ یک از شعرا خطوط نکرده وی در سلک نظم کشیده و در اجوبه اکابر خصوصا امیر خسرو و خواجه حافظ داد فصاحت و بلاغت داده و در آخر از شعر غزل نیز معرض گردیده و به واسطه آن که طبیعت شریفش بر شاعری مبادرت کرده به مداحی اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین همت گماشته و ایام گذشته را تلافی نموده و چندین قصاید غرا در عرصه عالم غبرا بر صحیفه روزگار نگاشته و بعد از زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم در وطن مالوف خود متاهل گشته و اولاد و احفاد وی در آن نواحی هستند. اما وفاتش در شهر سته ثلث و عشرین و تسعمانه بوده و قبرش در جنابد واقع است و ما در این خلاصه از قصاید و غزل وی چندین در انتخاب نموده...^۱

صاحب عرفات العاشقین چنین می نگارد:

سید صاحب کمال، شاعر صاحب دل، مدّاح خاندان عترت و آل، سراج و هاج، مجرد قانع بلا احتیاج، سید قطب الدین امیر حاج آنسی، از سادات صحیح النسب هرات است. در قصاید «میرحاج» و در غزل «آنسی» تخلّص می کرده. به غایت از خود گذشته، رند مجرد، گوشه گیر بی تعلق و بی تکلف بی تأمل بوده. هم چو در قاف قناعت منزوی شده، دیده همت چون شاهباز از صید هوای نفس بردوخته، به کتابت معاش نمودی و در تجرید و توحید، نهایت کوشش و تلاش فرمودی. قصاید منقبت او مشهور و بر صفایح السنه مذکور است. گویند وقتی چهل غزل^۲ امیر خسرو را در مجالس میرزا مطرح ساختند. امیرعلیشیر و مولانا جامی و جمیع شعرا و فصحا، حسب المقدور آن را اجوبه گفتند. وی آن غزلها را موسوم به اربعینیه ساخته، آنچنان گفت که جمیع شعرا او را مسلم داشتند. امیرعلیشیر صله وافی شافی برداشته، خود به خدمت ایشان رفته،

۱. نسخه خطی خلاصه الأشعار، تقی الدین کاشی، بخش خراسان.

۲. از چهل غزل موسوم به اربعینیه مائه غزل را از بدایع الوقایع به این مجموعه افزوده ایم که عبارتند از غزل های شماره

گذرانیدند. اما وی اصلاً و قطعاً آنها را نپذیرفته، قبول نکردند و از آن اربعینیه، بیتی چند منتخب ساختم. الحق اشعارش به غایت با رتبه، فصیح و بلیغ است.^۱

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین چنین می نویسد:

«امیر حاج الحسینی الجنابذی» از جمله سادات جنابذ خراسان است و در طهارت اصل و لطافت طبع مستغنی از تحدید بیان، در تحفه سامی مذکور است که انقطاع و تجردش به مرتبه‌ای بود که روزی میرعلی شیر به حجره او درآمد، آن منزل را چون مخزن خاطر اهل دل از متاع دنیوی خالی دید، لاجرم تفقدی فرموده جمیع مایحتاج از نقد و جنس سامان نموده بدانجا فرستاد. حضرت میر چون بوئاق خود آمد و آن اسباب و یراق را ملاحظه نمود در آن حجره را فراز کرده به جانی دیگر تحویل نمود و خود را زیر بار منت اغیار تجویز نفرمود. از فنون شعر به قصیده و غزل میل بیشتر داشت و همیشه خاطر به مداحی اهل بیت رسالت می گماشت.^۲

آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین می نگارد:

میرحاج از سادات جنابذی است. در قصائد میرحاج و در غزل انسی تخلص می نمود و بند نقاب از چهره لیلی طلعتان معانی می گشود. ملاقاتی می نویسد که در مجلس مولوی جامی تعریف قصیده گویی او مذکور شد. جمعی گفتند میر طرز غزل کم و رزیده، مولوی چهل غزل از دیوان امیر خسرو انتخاب زده به میر فرستاد. میر تمامی غزل‌ها را چنان که باید تتبع نموده ارسال کرد و مولوی به امیرعلیشیر فرمود مناسب آن است که به پادشاه گفته جایزه باید فرستاد. امیرعلی شیر به سلطان حسین میرزا عرض کرده یک طبق زر سرخ و سپید و پاره ابریشم و سه چهار غلام ارسال نمود. ملاقاتی می نویسد: میر قبول نکرد و علیقلی خان داغستانی می نگارد که مقبول شد

۱. عرفیات العاشقین، ج ۱، ب ۵۰۸.

۲. مجالس المؤمنین، ج ۲، ب ۶۷۳/۶۷۵.

والله اعلم. ملاقاتی چند غزل از جمله اربعین در تذکره خود آورده از منظومات اوست. لیلی و مجنون، مطلعش این است:

ای عشق تو را جهان طفیلی
مسجون تو صد هزار لیلی

خیابان

منطقه‌ای در شمال غرب شهر هرات قرار دارد که در آن روزگاران بیشتر رجال علمی و حکومتی در آنجا سکونت داشته‌اند و مدرسه مولانا جامی در آنجا بوده که هم اکنون مناره‌ها و آثار آن باقی است. از بیت‌های پایانی این غزل پیداست که میرحاج در آن مدرسه حجره‌ای داشته و شهر هرات را دوست داشته و آن را از بهشت و حوض کوثر بهتر می‌دانسته.

ساقی بیار باده که در روضه بهشت	لب تشنه زلال هری حوض کوثر است
چون جلوه گاه دیده مردم سواد اوست	مصباح نور باصره هفت کشور است
شیراز اگر چنانچه ببیند سواد او	داند که جای گفتن «الله اکبر» است
در رهگذار خاک خیابان که کیمیاست	انسی ناتوان به قناعت توانگر است

تأثیر پذیری میرحاج از شاعران پیشین

میرحاج کاملاً توجه به سروده‌های سه شاعر بزرگ قبل از خود، یعنی ظهیر فاریابی متوفای ۵۵۸ و سلمان ساوجی متوفای ۷۷۷ و حافظ شیرازی داشته ما برای نمونه در چند موضوع از سروده‌های میرحاج به استقبال این سه شاعر فوق‌الذکر اشاره می‌کنیم:

میرحاج

ای آب عارضت زده آتش بر آفتاب
روی تو راست خوبی و نامی بر آفتاب

میرحاج

این صورتی که در نفسی سردِ بهمن است
یخ بسته آب شور که در چشم روشن است

میرحاج

به‌خنده چون لب لعل آن نگار بگشاید
دل من و چو دل من هزار بگشاید

میرحاج

وصفِ لب که قوتِ روح و روان دهد
شیرین حکایتی است که قوت به جان دهد

میرحاج

تا زلف یار سلسله بر پای جان نهاد
دیوانه گشت از دل و سر در جهان نهاد

میرحاج

چتر شه کش به خور قران باشد
ظللّ عالیش آسمان باشد

میرحاج

از سهم تیر حادثه و جور روزگار
در برگرفته‌ام چو صنوبر دلِ فگار

ظهیر

خیز ای سپهرِ حسن تو را زیور آفتاب
تا افکنیم در شفقِ ساغر آفتاب

سلمان

ساقی زمان آذر و دورانِ بهمن است
چون زال زر زلال به زندان آهن است

ظهیر

به حلقه‌ای که سر زلف یار بگشاید
زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید

ظهیر

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد
وصفِ لب تو طعم شکر در دهان دهد

ظهیر

تا غمزه تو تیرِ جفا در کمان نهاد
خوی تو رسم خیره کشی در جهان نهاد

سلمان

هر که را بخت هم عنان باشد
در رکاب خدایگان باشد

ظهیر

یک روز بشکنم در زندان روزگار
بیرون جهنم ز کلبه احزان روزگار

میرحاج

نماز شام که چندین هزار مشعل نور
ز پرده افق آورد آسمان به ظهور

میرحاج

مرا دلی است اسیر چَه زَنخداش
شکسته بسته تر از طَرّه پَریشانش

میرحاج

ای نجومت لشکرِ منصور و لشکر کش فلک
وز بی خیلِت چو گرد افتاده صبح تیز تک

میرحاج

شهی که صبح ندارد صفای گوهر او
همان شه است که شد آفتاب چاکر او

میرحاج

آیا داننده فی راح دوار الروح ناولها
که هست از رشک آب زندگانی حلّ مشکلها

میرحاج

گلی که بلبل قدسش ندیم مجلس شد
هزار بیدل از او دیده ور چو نرگس شد

ظهیر

سپیده دم که شدم محرم سرای سرور
شنیدم آیه توبوا الی الله از لب حور

سلمان

صبح عید مگر بود میل میدانش
که مه ز غالیه بر دوش داشت چوگانش

سلمان

ای حریم بارگاہت کعبه ملک و ملک
ساحتت را روضه فردوس حد مشترک

ظهیر

شهی که ملک تفاخر کند به گوهر او
بریدِ عالم غیب است رای انور او

حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

حافظ

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد

مسافرت‌های شاعر

شاعر در چند مورد در سروده‌هایش از مسافرت‌های خود یاد می‌کند. از سفر مدینه منوره و زیارت قبر رسول الله (ص)، بعد از مشکلات راه و پیمودن بیابان‌های پر وحشت سلامت رستن از رنج و اندوه بیابان و رهنان اعراب چنین می‌گوید:

رهی پیشم آمد چو روز قیامت	دراز و کشنده به اعلا مراتب
در آن پشته پشته چو ماران افعی	خس و خارش از نوکِ نیش عقارب
ز بادش گریزان جبالی جوامد	ز خاکش گدازان حجارِ صواب
ز فرق مسافر ددان را مطاعم	ز چشم رونده سبو را مشارب
ز آواز شـیران و افغان بیـران	عدم گشته خواب گرانِ ارناب
من و جمع دیگر رخ زعفرانی	نهادیم ز آنجا به صحرای یثرب
به تائید لطفِ رسول الله آنجا	برستیم ز اندوه و رنج عرایب

از این قصیده فهمیده می‌شود که شاعر سفر دیگری در بلخ داشته و این قصیده را در بلخ حضور روضه مبارک منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) سروده است.

ای مرقد شریف تو را حرمت حرم	کوی تو کعبه عرب و قبله عجم
گشت از ظهور روضه رضوان مآب تو	خاک زمین بلخ به از گلشن ارم
ما راه او به دیده گریان همی رویم	چون گرد آن کتابه به سر می رود قلم

باز در همین مسافرت چنین می‌گوید:

ای روشن از ضمیر تو شمع سپیده دم	چرخ است خرگه و قمرت مهچۀ علم
صاحب سریر ملک ولایت ولی حق	نایب مناب احمد مختار و ابن عم
در مطبخ نوال تو آز گرسنه طبع	پسیوسته قناع است ز بسیاری نعم
تشریف دست بوس تو آن را که دست داد	می‌افتدش به سان زمین چرخ در قدم
مأمور رای توست زمین و زمانه نیز	محکوم حکم توست سپهر و ستاره هم
قلب سیاه کفر ز تیغ تو منعکس	کار شریعت نبوی از تو منتظم
گردون به سده بوسی تو دارد افتخار	گیتی به خاک روضه تو می خورد قسم

از روی کینه مادر دوران به دست خویش

بشکست بدسگال تو را پشت در شکم

تاریخ وفات شاعر در فرهنگ سخنوران، سال ۹۲۰ ق قید شده است. دکتر خیامپور، این تاریخ فوت را براساس تذکره آذر بیگدلی و تذکره ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت آورده است.^۱ دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ فوت وی را ۹۲۳ ق قید نموده است^۲ که به نظر می‌رسد این تاریخ صحیح باشد.

درباره محل وفات او، استاد سعید نفیسی می‌نویسد: سید قطب الدین میرحاج گنابادی متخلص به انسی از فرزندزادگان شاه نعمت الله ولی بود و در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا در هرات می‌زیست... و سرانجام در همان شهر درگذشت.^۳

این در حالی است که در برخی از سایت‌های معرفی بزرگان گناباد، محل وفات و دفن او، روستای بیمرغ گناباد نوشته شده است. سخنی که هیچ سندی برای آن ارائه نشده است و در شمال شرق شهر هرات محله قدیمی هست معروف به بای مرغان که اکنون به شهر پیوسته است. شاید به دلیل همانند بودن جای‌ها و نام‌ها اشتباه صورت گرفته باشد.

ممدوحان میرحاج

میرحاج شایسته ثنا و ستایش تنها ذات باری تعالی (عزوجل)، پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) را می‌داند که قصایدش در توحید و منقبت پیشوایان دینی است. از اربابان قدرت و ثروت بی‌نیاز است و آن‌ها را شایسته مدح و ستایش نمی‌داند.

در پایان از دوست ارجمندم آقای سید رضا باقریان تشکر و سپاسگزاری می‌کنم که یک بار این متن را به خوانش گرفته‌اند. در ضمن از آقایان دکتر رسول جعفریان، علیرضا اباذری، علی خندابی کتابدار کتابخانه مجلس شورای اسلامی تشکر ویژه‌ای دارم.

سید عباس رستاخیز

۱۳۹۷/۰۲/۱۲

۱. فرهنگ سخنوران، ص ۶۵؛ تذکره ریاض العارفین، ص ۶۲.

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ب ۶۰۶.

۳. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، ب ۳۲۱.